

ارباب حلقه ها

دو برج

جی آر آر تالکین

مترجم: مطهره ابراهیم زاده

ویراستار: سمیه شکرزاده



ارباب حلقه ها: دوبرج

..... نویسنده: جی آر آر تالکین • مترجم: مطهره ابراهیم زاده
..... مدیرگروه ترجمه: اکرم شکرزاده • ویراستار: سمیه شکرزاده
..... ناشر: نگاه آشنا • طراحی جلد: مجید غلامحسینی
..... صفحه آرا: زیبا کتاب • تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳
..... شمارگان: ۵۰۰ نسخه • شابک: ۸-۶۵-۵۲۶۰-۶۲۲-۹۷۸
..... شابک دوره: ۲-۶۷-۵۲۶۰-۶۲۲-۹۷۸

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به «انتشارات نگاه آشنا» می باشد و هرگونه خرید و فروش بامترجم و یا کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.

سرشناسه: تالکین، جان رونالد رُوئل، ۱۸۹۲-۱۹۷۳ م. □ Tolkien, J. R. R. (John Ronald Reuel) □ عنوان و نام پدیدآور: یاران حلقه /

جی. آر. آر. تالکین؛ مترجم: مطهره ابراهیم زاده. □ مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۲ □ مشخصات ظاهری: ۲۷۲ ص. □ ۴×۲۱ س. م □

شابک: ج. ۲. ۸-۶۵-۵۲۶۰-۶۲۲-۹۷۸ دوره: ۲-۶۷-۵۲۶۰-۶۲۲-۹۷۸ □ یادداشت: عنوان اصلی: The lord of the rings □

مندرجات: ج. ۱. ارباب حلقه ها □ موضوع: داستان های انگلیسی -- قرن ۲۰ م. □ شناسه افزوده: ابراهیم زاده، مطهره، مترجم □

رده بندی کنگره: ۱۴۰۲ ی ۲۶۵ ت / PZ ۳ □ رده بندی دیویی: ۲۱۴/۸۵۸ □ شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۱۵۱۱۸ □

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴ ① ۰۲۵-۳۲۹۲۴۵۸۳

فهرست

۷	 کتاب سوم
۷	 فصل اول: جدایی برومیر
۱۳	 فصل دوم: سواران روهان
۳۲	 فصل سوم: اوروک های
۴۵	 فصل چهارم: درخت پشمالو
۶۴	 فصل پنجم: سوار سفیدپوش
۸۱	 فصل ششم: پادشاه تالار طلایی
۹۸	 فصل هفتم: دره هلم
۱۱۲	 فصل هشتم: جاده آیزنگارد
۱۲۶	 فصل نهم: دیدار دوباره در سیل
۱۳۷	 فصل دهم: صدای سارومن
۱۴۵	 فصل یازدهم: پالانتیر
۱۵۵	 کتاب چهارم

فصل اول: رام کردن سمیگل	۱۵۵
فصل دوم: مسیر باتلاقی	۱۶۸
فصل سوم: دروازه سیاه بسته شده است	۱۸۱
فصل چهارم: خوراک خرگوش	۱۹۰
فصل پنجم: پنجره غربی	۲۰۰
فصل ششم: دریاچه ممنوعه	۲۱۵
فصل هفتم: سفر به تقاطع	۲۲۵
فصل هشتم: پله‌های سیریتث آنگل	۲۳۱
فصل نهم: لانه شلوب	۲۴۱
فصل دهم: انتخاب ارباب سم دانا	۲۴۷

کتاب سوم

فصل اول: جدایی برومیر

آراگورن با سرعت از تپه بالا رفت. هر چند قدم که می رفت خم می شد و بادقت به زمین نگاه می کرد، چون هابیت ها سبک حرکت می کنند و پیدا کردن ردپایشان حتی برای کسی مثل آراگورن هم سخت است. البته خاک خیس کمک حال او شده بود. با خودش گفت: «درست اومده ام. فرود و از تپه بالا رفته. یعنی اون جا چی دیده؟ بعد از همین راه پایین اومده.»

آراگورن ایستاد. دلش می خواست روی صندلی بالای تپه بنشیند، به این امید که چیزی از آن بالا ببیند و راهی پیدا کند، اما وقت زیادی نداشت. شروع به دویدن کرد و به سمت پله ها رفت. بعد روی صندلی سنگی نشست، اما خورشید کم نور شد و همه جا را تاریک و گرفته دید. وقتی به سمت شمال نگاه کرد، به جز تپه های دوردست چیزی ندید. البته پرنده ای شبیه به عقاب را هم در آسمان دید که در دوردست در حال پرواز بود و داشت خودش را به زمین نزدیک می کرد.

کمی که گوش هایش را تیز کرد توانست صداهای داخل جنگل و رودخانه را از سمت غرب بشنود. ناگهان ترس به جانش افتاد. میان آن صداها صدای جیغ و فریاد هم شنید و توانست صدای اورک ها را هم بین آن ها بشنود. بعد صدای شپور به گوشش رسید. آراگورن فریاد زد: «شپور برومیر! کمک می خواد!» بعد از روی صندلی بلند شد و از پله ها پایین رفت. «خدای من! امروز اصلاً شانس باهام یار نیست. هر جا می رم چیزی پیدا نمی کنم. سم کجاست؟»

همان طور که می دوید، صدای فریادها ضعیف تر می شدند، اما صدای شپور همچنان بلند بود. ناگهان صدای فریاد اورک ها بلند و صدای شپور قطع شد. آراگورن به پایین پله ها رسید، اما قبل از این که پایش به زمین برسد، صدا قطع شد. وقتی به سمت

غرب دوید، صداها دور و دورتر شدند تا این که دیگر نتوانست چیزی بشنود. شمشیرش را از غلاف بیرون کشید و در حالی که نام الندیل را فریاد می‌زد میان درختان دوید. نزدیک دریاچه بورومیر را پیدا کرد. او به یک درخت بزرگ تکیه داده و نشسته بود. انگار داشت استراحت می‌کرد. بعد آراگورن متوجه شد که چندین تیر او را به درخت دوخته‌اند. شمشیرش هنوز در دستش بود، اما تیغه‌اش شکسته بود. اورک‌های زیادی مُرده و اطرافش افتاده بودند.

آراگورن کنار او زانو زد. بورومیر چشمانش را باز کرد. تقلا کرد تا حرف بزند. بالأخره توانست با صدایی آرام بگوید: «سعی کردم حلقه رو از فرودو بگیرم. متأسفم! تاوانش رو دادم.» بعد نگاهی به اورک‌های مرده انداخت و ادامه داد: «اونا رو بردن. کوتوله‌ها رو بردن. اورک‌ها اونا رو بردن. فکر کنم زنده‌ن.» بعد چشمانش بسته شدند.

بعد از مدتی چشمانش را به زحمت باز کرد و گفت: «خدانگهدار، آراگورن! به میناس تیریس برو و مردم من رو نجات بده. من نتونستم.»

آراگورن گفت: «نه، تو موفق شدی. کسی نتونسته همچین پیروزی‌ای به دست بیاره. در آرامش بخواب. میناس تیریس سقوط نمی‌کنه.»

بورومیر لبخند زد.

آراگورن گفت: «از کدوم طرف رفتن؟ فرودو هم اون جا بود؟»

اما بورومیر دیگر حرفی نزد.

آراگورن گفت: «وارث دنتور، ارباب برج نگهبان از دنیا رفت. چه پایان تلخی! این منم که شکست خوردم. اعتماد گاندولف به من بیهوده بود. حالا چی کار کنم؟ بورومیر ازم خواست که به میناس تیریس برم و خودمم همین رو می‌خوام، ولی حلقه و فرودو کجان؟ چه طوری باید پیدااشون کنم و این مأموریت رو به سرانجام برسونم؟»

مدتی همان جا نشست و گریه کرد. بالأخره لگولاس و گیملی او را پیدا کردند. آن‌ها از سمت غرب و بی سروصدا آمدند. انگار قصد شکار داشتند. گیملی تبرش را آماده نگه داشته بود و لگولاس هم خنجر بلندش را در دست گرفته بود. تیرهایش تمام شده بودند. وقتی به آراگورن و بورومیر رسیدند، در سکوت ایستادند و سرهایشان را پایین انداختند. چیزی نپرسیدند، چون همه چیز واضح بود.

لگولاس کنار آراگورن ایستاد و گفت: «خدای من! ما اورک‌های زیادی رو تو جنگل دنبال کردیم و کشتیم، ولی اگه این جا می‌بودیم، بیشتر به کار می‌اومدیم. وقتی صدای شیپور رو شنیدیم راه افتادیم، ولی مثل این که دیر رسیدیم. حتماً تو هم زخمی شدی.»